

## طعم ترس پنهان و مشترک

گفت‌وگو با ای‌پن مک یوین

روز شنبه، ۱۵ فوریه ۲۰۰۳: در بزرگ‌ترین راهپیمایی که تا به حال در انگلستان برپا شده، بیش از یک میلیون نفر برای اعتراض به جنگ قریب‌الوقوع عراق در لندن گردآمدند. و در خیابان‌هایی پیش می‌رفتند که آن روز هنری پراون، یک جراح اعصاب و مرد خانواده‌دار موفق، در آن‌ها به عصر جدیدی که ما در آن زندگی می‌کنیم فکر می‌کرد.

آن روز واقعی بود: این شخصیتی داستانی در «شنبه»، رمان جدید ای‌پن مک یوین، نویسنده ۵۶ ساله کتاب‌های بسیاری است که جایزه‌هایی را از آن خود ساخته و از جمله مهم‌ترین رمان‌نویسان انگلستان و جهان است. حالا مک یوین، در «شنبه» یکی از اولین نویسندگانی است که یازده سپتامبر را درک کرده و به آن پرداخته است. او برای ما تعریف می‌کند که در ابتدا چه قدر این کار مشکل بود.

— در آن مقطع خاص اصلاً نمی‌توانستم به رمان‌ها فکر کنم. به نظر می‌رسید تنها سبک نوشتاری که با آن حادثه فجیع تناسب داشت روزنامه‌نویسی و گزارش‌نویسی خبری بود. رمان‌نویسان به یک تغییر کلی آهسته‌تر نیاز

دارند، منظوم این است که گاهی اوقات این‌طور است. وزن احساسی خود را پیدا می‌کنند. و شما باید به دنبال جنبه پنهان قضیه باشید. و در حقیقت، این زمانی است که در مورد آن حادثه شکل نگرفته، بلکه درباره سایه و تأثیر آن شکل گرفته و این حادثه سایه بسیار بلندمدتی را ایجاد کرد، نه تنها بر روی مسائل بین‌المللی، بلکه در نقش بسیار کوچک زندگی‌های ما.

اما هنوز یک رمان نویس هستید. پس وقتی بالاخره به فرم خود برگشتید و «شنبه» را نوشتید قصد داشتید چه چیزی را بررسی کنید؟

همان‌طور که گفتم، می‌خواستم نشان دهم که زمان حال چه‌گونه زمانی است. واقعاً انتظار نداشتم زمان حال کاملاً به همان جذابیتی باشد که شده بود، یا تا

منظورتان این است که به تعبیری، در یک مدت زمان کوتاه، حقیقت در مقایسه با کلیشه و حوادث معمولی، از داستان‌سرایی عجیب‌تر و غیرعادی‌تر بود؟  
خب، از نظر من، مطمئناً این از داستان جالب توجه‌تر بود. تقریباً از دست ادبیات کلافه شدم. می‌خواستم در جریان اخبار روز باشم.

آن حد فجیع، جذاب و قابل توجه باشد. تقریباً امیدوار بودم نشان دهم این شهر چه‌گونه شهری است، نه فقط برای انکار آن، که برای لذت‌هایی که متضمن زندگی در یک شهر است، و برای ادغام نگرانی‌ها با لذت‌ها؛ برای چشاندن طعمی از انواع گیجی، سردرگمی و ترس پنهان و مشترک به

خواننده، که فکر می‌کنم همه ما در پایان این قرن گرفتار آن شده‌ایم.

در حقیقت، مک یوین آپارتمان شخصی لندنی و محله‌اش را به عنوان محیطی برای بخش اعظمی از این رمان انتخاب کرده «هنری پراون» که صبح زود بیدار شده، با پسرش تئو در آشپزخانه نشسته، و درباره تغییر دنیای‌شان فکر می‌کند.

به‌رغم تمام اخبار و گزارش‌هایی که درباره تروریسم و گروه بن لادن در این کشور منتشر شده بود، هنری پراون تا مدتی معتقد بود که همه اینها یک ناپهنجاری است؛ که مطمئناً اوضاع جهان آرام خواهد شد و به زودی به صورت دیگری درخواهد آمد.

نقدهای پُر آب و تابی بر این رمان نوشته شده، داستان «یک روز در زندگی»، که در این کتاب زندگی در برابر حوادث جهان قرار می‌گیرد و بعد با یک برخورد تصادفی که ممکن است در هر زمان برای هر کسی اتفاق بیفتد، تقریباً تباه می‌شود. آیا اوضاع و شرایط بعد از ۱۱ سپتامبر، که شما رمان خود را در آن وضعیت قرار داده‌اید، زندگی رمان نویس را تغییر می‌دهد؟ این اوضاع درون مایه جدیدی را به شما ارائه می‌کند. یا شاید حتی یک مسئولیت جدید را در شیوه نگرش به کارتان برعهده شما می‌گذارد؟

فکر می‌کنم، باید مراقب باشیم که این موضوع را بیش از حد بزرگ نکنیم. منظورم این است که در نیمه اول قرن بیستم، ما تا میزان غیرقابل تصویری در بطن فجایع انسانی زندگی می‌کردیم. زمانی تصور می‌شد کشتار یهودی‌ها و قتل عام‌ها، پایان نه تنها تمدن، بلکه هنر هم هست. اما هنوز هنر و به‌خصوص ادبیات خیلی خوب از پس این اتفاقات برآمده‌اند. و فکر می‌کنم این رمان، در واقع، وظیفه

آن، تحقیق و بررسی طبیعت انسان است. این حادثه وحشتناک باعث شد که برخی از افراد - فکر می‌کنم کاملاً به اشتباه - بگویند که دیگر نوشتن هر چیزی غیرممکن است. اما این یک حرف بی‌معنی است. منظورم این است که در حقیقت، این مسأله نیاز به تحقیق و بررسی بیشتر را به وجود می‌آورد. ما خودمان را خیلی کم می‌شناسیم. و فکر می‌کنم این رمان، با توانایی بی‌ظنیش در بردن ما به درون افکار دیگران و ارائه حال و هوا و نشان دقیقی از تفکر و خودآگاهی، بسیار عالی ادامه یافته است.

و شیوه شما در انجام این کار این است که تاریخ را در دل داستان‌تان جاداده‌اید، یاداستان‌تان را درست در تاریخ جاداده‌اید؟

بله، منظورم این است که اگر شما یک رمان را در ذهن یک مرد متفکر که روزش را ادامه می‌دهد قرار دهید، در روزی مثل ۱۵ فوریه، مسلماً او به تفکر در این باره ادامه می‌دهد. او برخلاف بسیاری از افراد دور و بر من، تقریباً به طور واقعی ذهن خودش را نمی‌شناسد. به شدت تحت‌تأثیر قرار گرفته؛ فکر می‌کند این کار به افتضاح و دردسر تبدیل خواهد شد و به نوعی در مقابل آن قرار می‌گیرد. اما بخشی دیگر از وجودش فقط در آرزوی سرنگونی صدام حسین است. از آن جهت، تقریباً سرگردان است، اما به نظر من، تردید از یقین پُربارتر است.

خب، این زندگی‌ای است که اغلب ما، وقتی چشم به تاریخ داریم آن را در پیش می‌گیریم.

بله، اغلب اوقات این کار سختی است. منظورم این است که هنری خیلی خوشحال است که به جای سیاستمدار شدن، زندگی ساده و راحت یک جراح اعصاب را انتخاب کرده است.

و تمام این داستان در یک روز اتفاق می‌افتد و ما

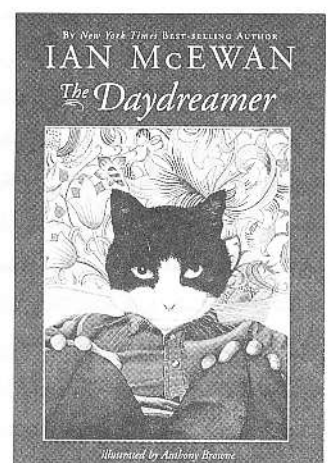
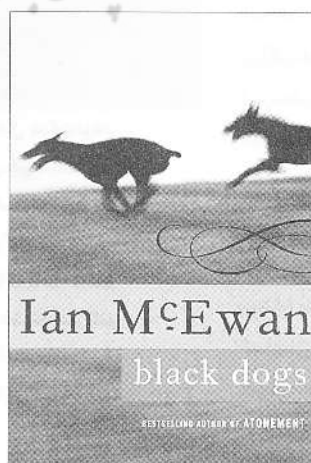
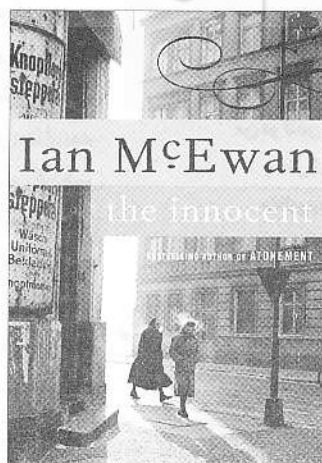
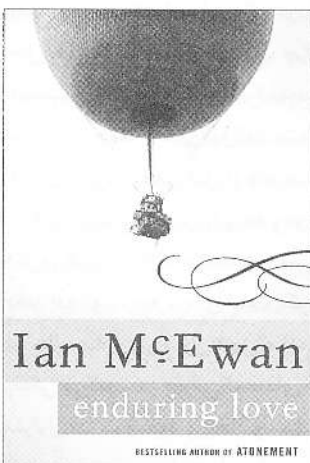
بدون دانستن این که چه به سر هنری می‌آید سر جای‌مان باقی می‌مانیم. شما می‌دانید چه به سر او می‌آید؟

خب، او پشت پنجره برمی‌گردد، به جایی که روزش را از آن‌جا شروع کرد و سعی می‌کند به آینده خیره شود.

منشأ این رمان چیست؟

هیچ نکته مهم و خاصی نبود، یک آرزوی مبهم، یک آرزوی قدیمی برای نوشتن یک رمان تاریخی، نوشتن رمانی که نه تنها درباره زمان حال باشد بلکه کاملاً در زمان حال اتفاق بیفتد. که حتی قبل از وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر هم این آرزو را داشتم. می‌دانستم که دوست دارم به ابتدای این قرن برگردم. من بعد از ۱۷ سال زندگی در آکسفورد به مرکز لندن نقل مکان کردم. فکر کردم خیلی دوست دارم یک رمان در مورد لندن بنویسم. همچنین، نوشتن درباره شغل را به‌عنوان یک هدف تعیین کرده بودم. فکر کردم هر کسی که شخصیت اصلی داستان بعدی من باشد، شغلی خواهد داشت.

شخصیت‌های داستانی بسیاری در داستان‌های ادبی بیکار و علاف هستند و هیچ شغلی ندارند. یا، استاد دانشگاه هستند، به‌خصوص در ایالات متحده. این بخش از لندن که من وارد آن شدم تا حدود بسیار زیادی یک منطقه پزشکی است. این‌جا بیمارستان‌های بزرگی وجود دارد. به همین دلیل، از همان ابتدا فکر کردم که شخصیت اصلی این داستان یک جراح اعصاب است. همزمان با آن، حوادث ۱۱ سپتامبر اتفاق افتاد و این تقریباً همان زمانی بود که من در حال انتشار Atonement بودم. کاملاً معتقد بودم که اگر بخوام درباره زمان حال بنویسم، هر تغییری که جهان را تحت‌الشعاع قرار دهد، ناگزیر به



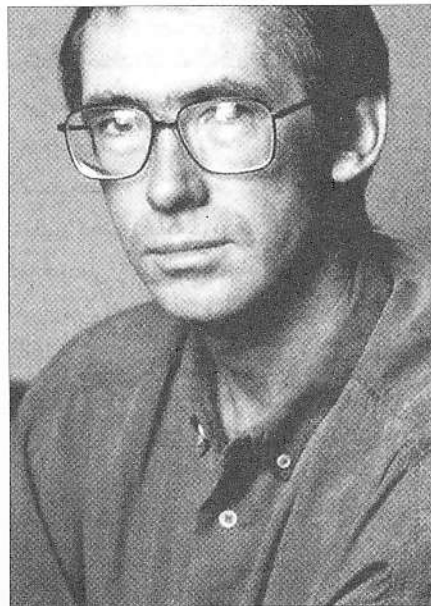
این رمان راه پیدا خواهد کرد. اما یک سال هیچ کاری نکردم. تا ۱۸ ماه بعد از آن هیچ چیزی ننوشتم. بسیاری از افراد گفته‌اند که بعد از آن حملات نوشتن برای آن‌ها غیرممکن شده بود. درباره آن مطالبی برای روزنامه نوشتیم. دو مقاله برای گاردین، یکی را زمانی نوشتم که آن حادثه در حال وقوع بود.

#### منظورتان در روز ۱۱ سپتامبر است؟

گاردین یکی از مقالات را زمانی خواست که دو ساعت از شروع آن حادثه می‌گذشت. از همان ابتدا به این نتیجه رسیده بودم که تلفن حتماً زنگ می‌زند و من جواب رد خواهم داد، اما لب‌هایم جواب مثبت دادند. گاهی اوقات به‌نظر می‌رسد حق با دکارت است که می‌گوید روح و جسم از هم جدا هستند.

اما مدتی طول کشید تا شما این حملات را در داستان‌های تان بیاورید.

تصمیم گرفته بودم رمان کوتاهی درباره یک روزنامه‌نگار جنجالی بنویسم. طرح و برنامه آن را ریخته بودم و یادداشت‌هایی نوشته و درباره آن فکر می‌کردم. که فقط بی‌ارتباط به نظر می‌رسید. بعد کاری را کردم که بسیاری از مردم انجام می‌دادند، خوره اخبار شده بودم. درباره آن حادثه صحبت می‌کردم، به اخبار مربوط به آن گوش می‌کردم و کاملاً در فکر کاری بودم که انجام می‌دادم و کاری که در شرف انجام آن بودیم و این که معنای این کار چه بود و مقصر چه کسی بود. به اندازه کافی مطلب درباره این حادثه پیدا نمی‌کردم. تا تقریباً یک سال هیچ چیزی نمی‌نوشتیم، فقط می‌خواندم. کم‌کم فکر کردم، اگر دارم این رمان مربوط به لندن را می‌نویسم و زمان آن زمان حال است و درباره وضع موجود است، پس مستلزم این است که درباره آن چه در حال وقوع است باشد. و حوادث جاری، حمله به افغانستان و حمله از پیش تدارک دیده شده به عراق بود. و یک حالت عصبی فوق‌العاده شدید بعد از بمب گذاری «بالی» و حتی قبل از مادرید بود. یک حس همگانی در شهرهای اروپایی به وجود آمده بود، و فکر می‌کنم در ایالات متحده هم همین‌طور بود، که دفعه بعد نوبت چه شهری است. فکر کردم، خب ما در حال حاضر در دوران فوق‌العاده قابل توجهی زندگی می‌کنیم. در دورانی که صدای گشونده تیرهای متزلزل قدرت و نفوذ و اتحاد و سیاست و پیمان و تفاوت‌های بین ملیت‌ها در آن وجود دارد. این



مسائل و بسیاری از وقایع جاری دیگر در این رمان جای گرفتند.

خانه و محله پراون هم متعلق به خود شماست.

بخش عمده این رمان داستان‌سرایی است. یک ابتکار کامل، اما تصمیم گرفتم از هر چه در دسترس من بود استفاده کنم. از خانه خودم و احوال آن استفاده کردم. پسر را تبدیل به یک نوازنده گیتار کردم، اما آن شخصیت، تئو، خیلی خیلی شبیه به پسر خودم است، بسیار مهربان و با ملاحظه.

این مسأله برای شما غیر عادی بود، این‌طور نیست؟

بله، کاملاً. برای بعضی از نویسندگان این کاملاً پذیرفته و متعارف است.

در دو کتاب شما Saturday و Atonement یک حالت پرسشگرانه نسبت به ادبیات وجود دارد. در اولی، حالتی که برای ادبیات ضروری و اساسی است، اما با پراون، شما فردی را در اختیار دارید که تحت تأثیر ادبیات قرار نگرفته است.

او از طریق فهرست سیر مطالعاتی دخترش، راه خود را پیدا می‌کند. این خیلی جالب است، اما حق با شماست. این یک تداوم و استمرار است. بریانی تالیس Briony Tallis [در Atonement] درباره ادبیات و سواسی بود. زمانی که شخصیت پراون آشکار می‌شد، به‌نظر می‌رسید خیلی عالی‌ست که یک نفر باشد که واقعاً باید به اجبار راه به «آنا کارنینا» پیدا کند. یکی از امتیازات نوشتن رمان‌ها دادن دیدگاه‌هایی به شخصیت‌هاست که شما به‌طور ضمنی از آن برخوردارید اما برای شما بسیار وسوسه‌انگیز است که از آن‌ها دفاع کنید. شما می‌توانید آن‌ها را به یک شخصیت داستانی بسپارید. دیدگاه‌های او درباره رئالیسم جادویی، من هیچ‌وقت به‌طور واقعی نمی‌توانستم... می‌دانم، رمان‌های بزرگی به آن سبک وجود دارند. اما هنوز، رگه‌ای از تردید درباره آن‌ها دارم. بنابراین، هنری پراون توانست از طرف من به آن پر و بال بدهد.

تصور خودتان در ذهن و روان فردی که برای او رمان‌ها، همان چیزی که خود شما می‌نویسید، بی‌معنا و نامربوط هستند، چه‌طور بود؟ این جهش متفاوتی بود؟

نه اصلاً. یک نوع سرگرمی بود. چون هر چه که او درباره ادبیات بگوید، باز هم محکوم است که توسط من به صورت شخصیتی در یک رمان باقی بماند. هیچ راه‌گزینی وجود ندارد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

وقتی بمب‌ها منفجر شدند  
من در لندن در حال حرکت بودم  
و حتی از آن خبر نداشتم  
منظورم این است که شاید  
حدود دو کیلومتر  
بامیدان نوری استاک فاصله داشتم  
اولین چیزی که باعث شد حس کنم  
اتفاقی افتاده  
صدای آژیرهای پلیس دوروبرم بود

وقتی بمب‌های لندن منفجر شدند شما کجا بودید؟

همین‌جا، مشغول کارم بودم. از هیچ چیز خبر نداشتم. به سفارت آمریکا رفته بودم تا ویزا بگیرم. وقتی بمب‌ها منفجر شدند من در لندن در حال حرکت بودم و حتی از آن خبر نداشتم. منظورم این است که شاید حدود دو کیلومتر با میدان توی استاک فاصله داشتم. اولین چیزی که باعث شد حس کنم اتفاقی افتاده صدای آژیرهای پلیس دوروبرم بود.

کتاب جدید شما «شنبه» با انتظار یک عمل تروریستی نوشته شده. حالا این اتفاق افتاده است. وقتی شنیدید که این یک حمله تروریستی بوده، اولین فکری که به ذهن‌تان خطور کرد چه بود؟

این اتفاق کتاب مرا تأیید کرد. منظورم این است که، این به معنای آن نیست که من از وقوع این حادثه راضی و خشنود هستم، همه در انتظار وقوع آن بودند. اما در عین حال، در حالی که منتظر بودند، فراموش هم کرده بودند، چون ۴ سال از حوادث ۱۱ سپتامبر می‌گذرد. حتی بمب‌گذاری مادرید هم ۱۸ ماه پیش بود. و بله، در پایان رمان، وقتی پراون پشت پنجره می‌ایستد، درباره لندن‌هایی که در انتظار بمب‌های این شهر هستند صحبت می‌کند. این حالت، کمی شبیه مرگ یک پدر یا مادر سالخورده است. شما انتظار آن را داشتید اما این انتظار باعث نمی‌شود که وقتی این اتفاق بیفتد شوکه نشوید. درباره احساسات خودم باید بگویم که عصبانی شدم، واقعاً حس می‌کردم از شدت خشم مریض شده‌ام.

اغلب درون‌مایه‌های کتاب شما در خیابان‌ها اتفاق افتاده و شکل می‌گیرند. به خصوص این ایده که هیچ پناهگاهی از ترور وجود ندارد. حتی پناهگاه خانوادگی امن نیست.

دقیقاً. هیچ پناهگاهی وجود ندارد و اگر دوست دارید در شهری مثل لندن باشید، با آمیزه نسبتاً موفقیت‌آمیز نژادی‌اش، محافظت از خود غیرممکن است. این نکته دیگری است که من در پایان کتابم نوشتم، که این احتمالات همیشه ممکن است اتفاق بیفتند، خیلی راحت اتفاق می‌افتند.

در کتاب شما جنگ عراق هنوز اتفاق نیفتاده است. و آن روزی که داستان کتاب شما در آن رخ می‌دهد ۱۵ فوریه سال ۲۰۰۳، تظاهرات گسترده‌ای برای صلح در لندن انجام شد. دیزی، دختر هنری، بین تظاهرکنندگان است و هنری سرشار از خشم و

تمسخر نسبت به آن‌هاست. او تردید دارد که آن‌ها بتوانند به‌طور قانونی ادعای اصول اخلاقی برای خودشان بکنند. آیا این صفحات دیدگاه‌های تردیدآمیز خود شما درباره این موضوع را منعکس می‌کند؟

بله، همین‌طور است. من هیچ‌وقت فکر نمی‌کردم که در زمان قبل از وقوع جنگ، ما به راحتی درباره تفاوت بین جنگ و صلح بحث می‌کردیم. ما درباره تفاوت بین جنگ و شکنجه و نسل‌کشی و سوءاستفاده مداوم از حقوق بشر توسط یک حکومت فاشیست بحث می‌کردیم. من مطمئناً این احساس را داشتم که هر چه قدر هم که بحث‌های اخلاقی برای براندازی صدام جدی و قدرتمند باشند، اما امریکایی‌ها مملکت‌سازان خوبی نخواهند بود. اما مشکل اخلاقی‌ای که با آن یک میلیون تظاهرکننده داشتم این بود که آن‌ها می‌خواستند صدام حسین با یک حکومت فاشیستی و ۲۷ میلیون نفر عراقی تحت سلطه او بر سر قدرت باقی بماند. مشکل این‌جا بود که آن‌ها این کار را درست می‌دانستند.

کتاب شما این نکته را خاطر نشان می‌کند که مادر حال حاضر در معرض یک تهدید زندگی می‌کنیم. و این حوادث به وضوح نشان می‌دهند که همین‌طور است. اما، مردم در هایدپارک حمام آفتاب می‌گیرند و فروشگاه‌ها پر هستند. به‌نظر می‌رسد شهر به وضع عادی خود برگشته و با این ترور با شیوه فوق‌العاده بی‌تفاوتی کنار آمده‌اند. آیا ما به تدریج به ترور عادت کرده‌ایم؟

فکر می‌کنم پشت تمام این راحتی و آرامشی که شما می‌بینید، دلهره و حالت عصبی فوق‌العاده زیادی وجود دارد. به‌نظر می‌رسد مردم هم در حالت انتظار اضطراب‌آور شدیدی هستند. به‌طور دقیق نمی‌دانند این وضع به کجا می‌انجامد.

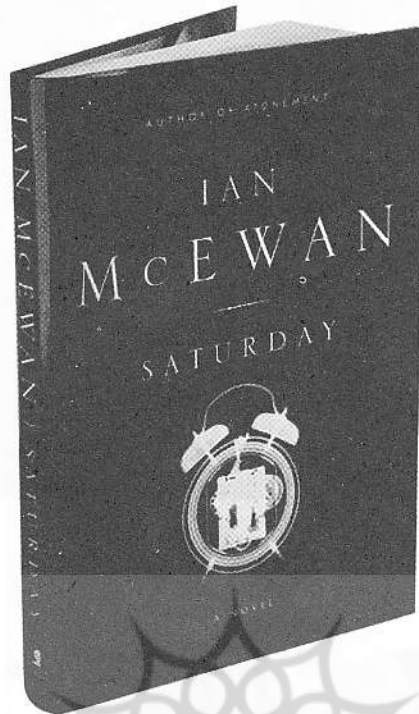
در حال حاضر، رفتار شما تغییر کرده است؟ در زندگی شما تفاوتی ایجاد شده است؟

به‌خاطر پسریم که از مترو استفاده می‌کند نگران بودم، به خصوص بلافاصله بعد از آن اتفاق. می‌دانم، هیچ منطقی پشت آن نیست. ما در مسأله برآورد خطر موجودات منطقی‌ای نیستیم. اما دیر یا زود نیازهای واقعی بر ما حاکم می‌شوند.



□

## نظر منتقدان



در یک جهان پر از خشونت توجه می‌کند، به همان بحث‌انگیزی، تکان دهنده‌گی و باهوشی است که پیش از این بوده.

## کرسر یویوز Kirkus Reviews

یک نوع بیانیه انسان‌گرایانه طبقه متوسط اجتماع؛ زمانی که در این دنیای بی‌نظم و ترتیب خود را بسیار خوشبخت یافتید، حق‌شناسی، سخاوت و همدردی پاسخ‌های شایسته‌ای هستند.

## ساندی تلگراف Sunday Telegraph

## کولاین مور Caroline Moor

مک یوبین برای به نمایش گذاشتن استعدادهای درخشانش، در «شنبه» فرم مناسبی یافته است.

## تلگراف Telegraph

## لوئیس جونز Louis Jones

در «شنبه»، مک یوبین در اوج کار خود باقی می‌ماند - مطمئن، ماهر و بلندپرواز... [شنبه] چیزی غیرتجربی و غیرممکن برای تحلیل و بررسی ارائه می‌کند.

## تایمز Thames روت لاسکر

... او در اوج توانایی‌های چشمگیرش عمل کرده است... از لحاظ هنری، از لحاظ اخلاقی و از لحاظ سیاسی، از دیگران پیشی گرفته است.

## ساندی تایمز Sunday Times پیتر کمپ

در جایی که کارهای ادبی برخی از معاصران او حالا مثل تکه پاردهای خرد شده زرق و برق داری به نظر می‌رسد، او پیروزمندانانه تبدیل به نویسنده‌ای با ظرافت، موشکافی و استحکام بی‌نظیر شده است... این رمان متفکرانه و انسانی که به قلم یک متخصص ذهن و فکر انسان با دقت، پیچیدگی و تعلیقی تراز اول درباره یک متخصص مغز انسان نوشته شده است، مقام و منزلت مک یوبین به عنوان رمان‌نویس برتر نسل خود را استحکام می‌بخشد.

## ساندی تایمز کالم تی بین

این نویسندگی عالم و شیوه صحیح و متقاعدکننده ترجمه خودآگاهی است که «شنبه» ای‌ین مک یوبین را تا این حد جذاب ساخته و مثل یک داستان هیجان‌انگیز پلیسی و معمایی مرا بیدار نگه می‌دارد.

## ایندیپندنت Independent

## جیمز کهارت James Urquhart

«شنبه»، دلنشین و جذاب، از صمیمیتی خوشایند برخوردار است... رمان عالی مک یوبین به قدر کفایت نشان می‌دهد که چه‌طور یک داستان خوب، به وسیله بیان با احساس ایده‌های فاقد کارآیی و دلهره‌آور، با یک روایت عمیقاً شخصی، می‌تواند این جهان را به صورت قطعات کوچکی درآورد که گاهی اوقات از گزارش‌های خبری مبتنی بر واقعیات قابل هضم‌تر هستند.

## فایننشال تایمز Financial Times

مک یوبین در «شنبه» فوق‌العاده است - دقیق، زبان‌آور و باز هم متعادل و خویش‌نشان. این رمان از تمام تضمین تکنیکی اسلاف خود برخوردار است و یک حساسیت سیاسی جدید و یک دقت اغواکننده و جویسی نسبت به بافت و ساختار وضعیت عادی ارائه می‌کند.

## نیوزویک دیوید گینز

زمانی که شما نمی‌توانید از تحسین آن خودداری کنید اما احتمالاً نمی‌توانید آن را دوست داشته باشید.

## سفر نیسپسکر و نیکل

اثری که به طرز عالی تصور شده و با کمال تعجب دارای نقطه ضعف است.

## The Spectator - آنتیپرو و کیز

«شنبه» یک رمان نمونه، جذاب و مستدام است. بدون تردید، این بهترین کار مک یوبین به شمار می‌رود.

□

«شنبه» یک کتاب خوش ساخت است که به دقت و ماهرانه نوشته شده. تنش در آن موج می‌زند، اما در تمام مدت به آرامش تبدیل می‌شود. تمرکز آن بر یک دنیای کوچک باقی می‌ماند، حتی زمانی که حوادث نگران‌کننده و شخصیت‌هایی، چه بزرگ و چه کوچک، خود را به زور وارد آن می‌کنند. دنیای شخصیت اصلی آن یک دنیای کوچک و تثبیت شده است، جایی که او قادر به ادامه کنترل آن است - حتی حالا در این شنبه - اما این روزی است که به او یادآوری می‌کند که همیشه وضع این‌طور نخواهد بود. «شنبه» که آمیزه عجیبی از بلندپروازی و خویش‌نشان داری است کاملاً رضایت‌بخش نیست، اما در تمرکز مداومش بر «واقعی، نه جادویی»، یک اثر جذاب و بسیار موفق است.

## سارا کرمپتن Sarah Crompton

به نظر می‌رسد بیشتر مردم تصمیم گرفته‌اند از نقطه ضعف‌های این کتاب چشم‌پوشی کنند. برای ثبت در پرونده آن باید بگویم که فکر می‌کنم «شنبه» به‌طور خارق‌العاده‌ای یک کتاب خوب است. نمی‌توانستم آن را زمین بگذارم. از جزئیات و توصیف دقیق آن از زندگی یک مرد در انگلستان معاصر لذت بردم. مجذوب درون‌مایه‌های آن شده‌ام... و به‌خاطر پایانی که در آن قدرت ادبیات برای تغییر و بهبود، به عنوان نقشی مولودراماتیک در نظر گرفته شده، هم ناراحت شدم و هم تحت‌تأثیر قرار گرفتم. در این‌گونه حوادث، سازگاری و ثبات مک یوبین او را پیشاپیش معاصرانش در فهرست سال ۱۹۸۲ مجله گرانتا از رمان‌نویسان خوش‌آئینه قرار داد، پیشاپیش رمان‌نویسانی همچون مارتین امیس (برزرق و برق اما بی‌ثبات) و جولین بارنز (با هوش اما بی‌احساس). به زودی، برتری و تفوقی که «شنبه» به دلیل آن با استقبال مواجه شده است، کتاب‌های جدید دیگر نویسندگان فهرست گرانتا را به مبارزه دعوت خواهد کرد.

## پابلیشرز ویکیلی Publishers Weekly

شاید این کتاب به پیچیدگی اثر پرفروش مک یوبین Atonment نباشد، با وجود این تصویری خردمندانه و دردناک از شیوه زندگی کنونی ماست.

## بوک لیست Book list

## دوناسیمین Donna Seaman

زمانی که مک یوبین هم به آسیب‌پذیری و ضعف، و هم به قوت ما، به ویژه توانایی ما برای ایجاد مأمنی

## نویسنده و جایزه‌هایش



ای این مک یوین در ۲۱ ژوئن سال ۱۹۴۸ در  
 آلبورگ انگلستان چشم به جهان گشود. وی فرزند یک درجه‌دار ارتش بود  
 که در نبرد دانکرک هم مجروح شد. دوران کودکی‌اش را در سنگاپور  
 و شمال آفریقا گذراند، که پدرش در آن جا خدمت می‌کرد.  
 مک یوین در دانشگاه سسکس Sussex و ایست انگلیا East Anglia  
 تحصیل کرد و لیسانس ادبیات انگلیسی را در سال ۱۹۷۰  
 و فوق لیسانس‌اش در همین رشته را در سال ۱۹۷۱ دریافت کرد.  
 اوایل دهه ۱۹۷۰ نوشتن داستان‌های کوتاه برای مجلات  
 ادبی را آغاز کرد. وی جایزه‌هایی همچون  
 سامرست موآم ۱۹۷۶، Whitbread Novel، ۱۹۸۷، Fémina Etranger  
 ۱۹۹۳، WH Smith literary، ۱۹۹۹ Germany's Shakespears،  
 Award ۲۰۰۲، National Book Critics' Fiction Award، ۲۰۰۳،  
 Santiago Prize، ۲۰۰۴ Los Angeles times prize for Fiction  
 the European Novel را از آن خود ساخت.  
 مک یوین تاکنون سه بار نامزد دریافت جایزه بوکر شده است.  
 و در سال ۱۹۹۸، این جایزه را برای کتاب Amsterdan دریافت کرد.  
 او در کنار نوشتن رمان و داستان کوتاه  
 چندین نمایشنامه، فیلمنامه، کتاب کودکان  
 و متن برنامه‌های تلویزیونی نوشته است.  
 مک یوین در حال حاضر با همسر و دو پسرش در لندن زندگی می‌کند  
 و همچنان نویسنده پرکاری است.

### کتاب‌شناسی

#### رمان و داستان کوتاه:

- |  |   |
|--|---|
| - Atonement ۲۰۰۱ در انگلستان، ۲۰۰۲ در ایالات متحده | - First love, last Rites ۱۹۷۵، مجموعه داستان.                   |
| - Saturday ۲۰۰۵                                    | - In Between the sheets and other stories، ۱۹۸۷، مجموعه داستان. |
| کتاب کودکان:                                       | - The Cement Garden ۱۹۸۷، فیلم آن در سال ۱۹۹۴ ساخته شد.         |
| - The Daydreamer ۱۹۹۴                              | - The Comfort of Strangers ۱۹۸۱، فیلم آن در سال ۱۹۹۱ ساخته شد.  |
| نمایشنامه:   | - The Child in Time ۱۹۸۷  |
| - The Imitation Game ۱۹۸۱                          | - The Innocent ۱۹۸۹، فیلم آن در سال ۱۹۹۵ ساخته شد.              |
| - Or shall we Die ۱۹۸۳                             | - Black Dogs ۱۹۹۲   |
| - The ploughman's lunch ۱۹۸۵                       | - Enduring Love ۱۹۹۷  |
| - Soursweet ۱۹۸۹                                   | - Amsterdan ۱۹۹۸  |
| - The Good son ۱۹۹۳                                |   |